

# رابطه‌ی کارگردان با بازیگر

## تداوم (Continuity)

بازیگر سینما هفته‌ها و ماه‌ها باید وحدت شخصیت‌پردازی‌اش را حفظ کند، حال آن که ممکن است طی این مدت، روزانه، مقدار کمی از آن را مقابل دوربین عرضه کند. گاهی پیش می‌آید که بازیگر آخرین صحنه‌ی فیلم را در ابتدا بازی کرده یا صحنه‌هایی را که از نظر حسی بسیار با هم متفاوت هستند در یک روز بازی کند، اما کار بازیگر تئاتر متداوم است و کارگردانش با تمرین‌های طولانی، او را به سمت اجرای مستمر هدایت می‌کند در حالی که کارگردان سینما بازیگرش را مرحله به مرحله پیش می‌برد.

## زاویه‌ی دید (Angle)

نمایش را آن‌چنان که خود می‌خواهیم تماشا می‌کنیم، اما فیلم را چنان می‌بینیم که کارگردان می‌خواهد. در تئاتر برای تأکید روی قسمت‌های خاصی بازیگر یا توسل به انفعالات فیزیکی توجه تماشاگر را جلب می‌کند، ولی در سینما، میزانشن‌های اعمال‌شده از سوی کارگردان است که این کار را انجام می‌دهد؛ از جمله تقطیع (Break Down)، اندازه‌ی نما (Scale)، مکان دوربین (Set-up)، حرکت

نشأت گرفتنشان از روح و روان بازیگر بوده که پرواضح است هر چه تجربه بیشتر باشد، اراییه‌ی بازیگری نیز کامل‌تر خواهد بود، ولی با این وجود موفقیت بازیگر در سینما بستگی زیادی به هنر کارگردان در هدایت او دارد. البته کارگردان درس بازیگری نمی‌دهد بلکه به بازیگر کمک می‌کند تا از فیلمنامه برداشت درستی داشته باشد، چرا که بعضی از بازیگران چنان غرق برداشت شخصی خود از شخصیت داستان می‌شوند که قادر به هماهنگی با دیگر شخصیت‌های فیلم نیستند. باید در نظر داشت که بازی در سینما و تلویزیون به مقیاس گسترده‌ی با بازی در تئاتر تفاوت دارد، زیرا به تکنیک‌های افزوده‌ی علاوه بر تکنیک‌های بازی در تئاتر نیاز دارد که اگر بازیگر به آن‌ها واقف نباشد نمی‌تواند در سینما و تلویزیون ایفاگر نقش موفق‌ی در سینما باشد. کارگردان می‌تواند با بهره‌گیری از فن‌آوری و امکانات ویژه‌ی سینما و تلویزیون، کمک‌های شایان توجهی به بازیگر ارائه دهد تا حدی که همین قابلیت‌ها باعث شده عده‌ی بدون داشتن سابقه‌ی تئاتری و فنون بازیگری صحنه، به ستاره‌های عالم سینما و بازیگران موفق‌ی در تلویزیون بدل شوند. از جمله وجوه تمایز سینما و تلویزیون با تئاتر مسایلی است همچون:

## بینا خداداد

مهم‌ترین تصمیم بعد از انتخاب فیلمنامه در سینما این است که چه کسی در آن بازی کند یا چه کسانی برای نقش‌های آن برگزیده شوند. در کارگردانی بازیگرها مهم‌ترین مطلب، انتخاب صحیح افراد است، زیرا بازیگران قادرند صحنه‌ی را بسازند یا از بین ببرند. ممکن است صحنه‌ی زیبایی در فیلمنامه‌ی خود داشته باشید و به زیبایی هم آن را کارگردانی کنید اما آن چه که اشکال به وجود می‌آورد انتخاب بازیگر نامناسب باشد، بنابراین شخصیت مورد نظر در فیلم بلافاصله افت می‌کند. گاهی نیز ممکن است شخصیتی را که در فیلمنامه ضعیف پرورده شده، به دست بازیگر با تجربه‌ی بدهید و از آن شاهکاری بسازد، پس بسیاری از کارگردان‌ها تمایل دارند در انتخاب بازیگر آزاد باشند و خود، بازیگران‌شان را انتخاب کنند؛ بعضی نیز این کار را به کمک مشاورینی زبردست که در اصطلاح «بازیگردان» نامیده می‌شوند به انجام می‌رسانند و حتی گاه پیش می‌آید که فیلمنامه بر اساس شخصیت بازیگری مشخص نوشته شده و دیگر گزینی از آن نیست، اما همه‌ی کارگردان‌ها، به اتفاق، از این که تهیه‌کننده بازیگری را به آن‌ها تحمیل کند ناراضی هستند.

اولین بررسی کارگردان روی بازیگرش، کنکاش درباره‌ی شباهت‌هایی است که شخص مورد نظر باید از نظر جسمی، نحوه‌ی برخورد، شیوه‌ی رفتار و خصوصیات اخلاقی با شخصیتی که در فیلمنامه هست، داشته باشد. اصولاً هر کارگردانی مایل است بازیگرانش انعطاف‌پذیر، سریع‌الانتقال، باذوق، خلاق و ماهر باشند چرا که حرفه‌ی بازیگری اساساً محتاج چنین خصایصی است. بازیگر باید قادر باشد با بهره‌گیری از میمیک صورت، فن بیان، تأکید در کلام، نرمش بدن، شیوه‌ی راه رفتن و به راحتی شخصیت مورد نظر را القا کند. از این رو تبحر در نشان دادن چنین حالاتی نیازمند





دوربین (Moving Camera)، نوع عدسی (Lense) و چگونگی نورپردازی (Lighting). البته در مرحله‌ی پس‌تولید هم عواملی چون تدوین (Editing)، جلوه‌های ویژه (Special Effect)، موسیقی متن (Musical Score) و دوبله (Dubbling) بر نحوه‌ی عملکرد بازیگر، تضعیف یا تقویت آن، تأثیر می‌گذارند که همه‌ی آن‌ها نیز تحت نظارت و تأیید نهایی کارگردان فعالیت می‌کنند.

از آن‌جا که کارگردان نه تنها با تکنیک فیلمسازی و صحنه‌پردازی بلکه با عواطف انسانی نیز سر و کار دارد، باید آگاهی زیادی از سرشت آدمی و روانشناسی رفتاری داشته باشد. او باید رفتاری پدرا نه و با سیاست از خود نشان دهد. تنها از یک راه می‌توانید افراد را به کاری وادار کنید که می‌خواهید انجام دهند و آن، ایجاد انگیزه و حس خواستن در آن‌هاست. یکی از بهترین راه‌ها، این سخن «ویلیام جیمز» است که می‌گوید: «همه تعریف را دوست دارند. ریشه‌دارترین اصل در سرشت آدمی میل وافرش به قدردانی است و از آن‌جا که بازیگران فرقی با دیگران ندارند، نسبت به کارگردانی که رضایت خود را نشان می‌دهد و در مواقع لزوم تشویق می‌کند عکس‌العمل خوبی نشان می‌دهند» یا سخن بزرگ دیگری به نام «کریستون» که می‌گوید: «کارگردان باید با بازیگرانش دوست باشد. البته منظورم این نیست که کارگردان باید تک‌تک بازیگرانی را که با او کار می‌کنند بشناسد و با آن‌ها رابطه‌ی دوستانه برقرار کند ولی خب وقتی کارگردانی، بازیگری را هدایت می‌کند، از آن‌جا که قصد بیرون کشیدن بخشی از درونش را دارد، باید رابطه‌ی صمیمانه با او داشته باشد البته اگر مقدور است!»

بعضی اوقات اتفاق می‌افتد که به بازیگر روی صحنه، احساس ترس عجیبی دست می‌دهد یا ممکن است دچار وسواس شود. در این‌جاست که احساس می‌شود ادامه‌ی کار مشکل خواهد بود و کارگردان باید به سرعت راه‌حل منطقی این مسئله را بیابد. یکی از عللی که باعث به وجود آمدن چنین ترسی می‌شود، کارگردان است که به تمرین‌ها بهای زیادی نداده یا بازیگر را به اندازه‌ی کافی توجیه نکرده یا آن قدر

گبیل، ارول فلین» و... تیپ خاصی در فیلم‌ها ارایه داده‌اند. «جان وین و جیمی استوارت» نیز این چنین بوده‌اند. بدا به حال کارگردانی که بخواهد تیپ آن‌ها را تغییر دهد. از دیگر مشکلات یک کارگردان سینما و تلویزیون، کار با بازیگران کودک و نوجوان است. کار با بچه‌ها از جهاتی مشکل‌تر از به‌کارگیری بازیگران بزرگسال است. آن چه مسلم است این که بازیگران خردسال یا نوجوان از نظر حساسیت و شعور اجتماعی با بزرگسالان تفاوت دارند، به‌ویژه این که به راحتی از چیزی آزرده‌خاطر شده و احتمالاً کار را ترک خواهند کرد. از این رو کارگردان موقع کار کردن با آن‌ها پیوسته باید در رفتار و کلام خود دقت کند و به‌ویژه در ایجاد ارتباط با آن‌ها دقت لازم را به کار برد تا بتواند احساس مسئولیت و حس هم‌ذات‌پنداری با نقش‌شان را تحریک کرده و بدین وسیله بهترین بازی را از آن‌ها بیرون بکشد.

خلاصه این که یک هنرجوی کارگردانی اگرچه می‌تواند فنون قراردادی فیلمسازی و فیلمنامه‌نویسی را به خوبی بیاموزد ولی چنانچه سلیقه و حساسیت لازم را در برخورد با بازیگرش نداشته باشد، هرگز فیلم‌های خوبی نخواهد ساخت. به نظر شما چه چیز باعث می‌شود که یک نقاش از نقاشی دیگر کار کند حال آن که هر دو از یک منظره و یک ابزار کار استفاده کرده‌اند؟ یکی از تابلوها واکنشی عاطفی در بیننده ایجاد می‌کند در حالی که دیگری فقط یک نقاشی است! ■

به او نق زده که به‌تدریج ترس توی دل بازیگر جمع شده و در یک صحنه‌ی خاص خودنمایی کرده است؛ به قول «کلارک گبیل»: «کارگردان‌های ناآگاه و مستبد، احساس امنیت را از انسان می‌گیرند. وقتی در صحنه حضور دارند باعث تخریب خلاقیت بازیگر و در نتیجه تخریب فیلم می‌شوند، چرا که هیچ کس حاضر نیست از خود مایه بگذارد و به آن چه او می‌خواهد اهمیتی بدهد؛ همگی به صورت ماشین در خواهند آمد بدون این که ذره‌ی از جنبه‌ی هنری خود مایه بگذارند.»

یک فیلم برای خودش جهان کوچکی است و توازن از مهم‌ترین موارد آن است. کارگردان باید بتواند تمام عوامل را متوازن کند. از خطرناک‌ترین مسایل در فیلمسازی، این واقعیت است که وقتی شما با ستاره‌ی کار می‌کنید باید توجه داشته باشید که این ستاره‌ها به دلیل تکرار همان صدا و حرکات است که ستاره شده‌اند و تماشاگر هم به آن‌ها عادت کرده است. اگر روزی قرار بر این باشد که کارگردانی با ستارگان سینمای تجاری کار کند، یک کارگردان عاقل که نگران بازگشت سرمایه‌ی تهیه‌کننده‌ی خود است در چنین مواردی از ریسک تغییر دادن شخصیت بازیگرها یا به عبارت دیگر دگرگون کردن تیپ جاافتاده‌ی آن‌ها در سینما اجتناب می‌کند؛ به این دلیل که بیش‌تر بازیگران بزرگ سینمای تجاری یا ستارگان هالیوود هرگز به آن مفهومی که ما در تئاتر به آن برمی‌خوریم بازیگر نبوده و نیستند. برای مثال «گری کوپر، کلارک